

واکاوی مؤلفه‌های محتوایی طنز مرگ در شعر شاملو

*حسین سلیمی^۱ - مسعود کازرانی^۲

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران. (نویسنده مسئول) رایانامه:

hsalimi@pgu.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد، ادبیات پایداری، دانشگاه خلیج فارس، بوشهر، ایران.

چکیده

اطلاعات مقاله (۱۳۵-۱۵۴)

نوع مقاله:	یکی از مهم‌ترین کارکردهای طنز، خنده‌آور بودن آن است. هنگامی که طنز در رابطه با مفاهیم فاخر و تراژیکمانند مرگ و نیستی به کار گرفته شود؛
تاریخ دریافت:	با دور شدن از کارکردهای بنیادین خود، مانند خنده‌آوری، آسان‌یابی، زود فهمی و رهایش ذهنی مخاطب و ... به زندگی و اندوهناکی کشیده می‌شود.
۱۴۰۴/۰۳/۰۵	مرگ به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های بشر، گاهی در ادبیات پای خود را به طنز باز کرده است. در این پژوهش مرگ به‌عنوان یک مضمون طنزآمیز و قابل‌تمسخر و تحقیر در اشعار احمد شاملو مورد واکاوی قرار گرفته است.
تاریخ پذیرش:	در این مقاله طنز مرگ به‌عنوان پلی برای شناسایی هنجارشکنی شاملو در ابراز مسئله مرگ در شعر خود، تجزیه و تحلیل شده و مؤلفه‌ها از اشعار ایشان استخراج شده که عبارت‌اند از: سهل‌انگاری و آسان‌گیری مرگ، طنزآمیزی با تحقیر زندگی، تغییر در کارکرد مرگ، تمسخر مرگ، تمسخر زندگی، سزاوارتر بودن انسان از زیست در این جهان و قطعیت مرگ و اصالت دادن به آن. آنچه این پژوهش را دارای اهمیت می‌کند؛ آمیختگی معجزه‌آسای دو مقوله تراژیک و جدی، یعنی مرگ و زندگی در پوشش طنز توسط شاملو است.
۱۴۰۴/۰۸/۰۱	
واژه‌های کلیدی:	مرگ
	طنز مرگ
	طنز تراژیک
	احمد شاملو

۱. مقدمه

طنز از نخستین مقوله‌هایی است که برای نقد اجتماعی مورد استفاده قرار گرفته زیرا افزون بر سودمندی اجتماعی، خواننده را نیز به خود جلب می‌کند. واژه طنز در ادبیات فارسی کاربردی دیرینه دارد. در تاریخ سیستان و تاریخ بیهقی به معنی تلمیح و ظرافت به کار رفته و نیز به معنای تمسخر و طعنه کاربرد داشته است. امروزه طنز به قوی‌ترین نوع نقد اجتماعی بدل شده و آن خنده‌ای است که لایه و آستر آن غم و رنج است. (فلاح، ۱۴۰۲، ۱۹۸) بهره‌گیری از طنز در ادبیات فارسی پیشینه‌ای طولانی و درخشان دارد. پژوهشگران از طنز تعاریف متفاوتی با توجه به کارکرد، خاستگاه، هدف و میزان اثرگذاری آن ارائه نموده‌اند. در لغت «طنز واژه‌ای عربی است و به معنای مسخره کردن، طعنه زدن، عیب کردن، سخن به رمز گفتن و به استهزا از کسی سخن گفتن است.» (اصلاحی، ۱۳۸۵: ۱۴۰) اما در اصطلاح، تعاریف گوناگونی از آن شده که عبارت‌اند از: «طنز عبارت از روش ویژه‌ای... است که ضمن دادن تصویر هجوآمیز از جهات زشت و منفی و ناجور زندگی، معایب و مفاسد جامعه و حقایق تلخ اجتماعی را به صورت اغراق‌آمیز نمایش می‌دهد.» (آرین پور، ۱۳۸۲: ۳۶) آنچه این تلخی و گزندگی را در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند، چالشی است که شاعر یا نویسنده با بهره‌گیری از توانایی خود در خلق تصویری نامطلوب از رفتارهای بشری در امور سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نشان می‌دهد. می‌توان گفت که طنز دارای دو بخش اصلی است: «ایجاد خنده (شادی) و طرح نقیصه اجتماعی (شکوه). نقیصه تلخ است و خنده شیرین است و طنز هنر آمیزش و تلفیق این دو و به عبارت دیگر، معجزه ترکیب است.» (صفایی، عزیزاده جوبنی، ۱۳۹۶: ۱۴۶) وقتی طنز از کارکرد اولیه خود که ایجاد خنده است عبور می‌کند و خود را ابزاری برای بیان عواطف و اندیشه‌های عمیق و فلسفی قرار می‌دهد، ماهیت فرح‌بخشی خود را از دست داده و در پوشش طعنه، تمسخر، تحقیر و تقلیل بروز می‌کند. به هر میزان مضمون طنز اندوه‌بارتر باشد، یعنی نقیصه‌ای که ضمن طنز بیان می‌شود، تلخ‌تر باشد، خنده کم‌رنگ‌تر و طنز گزنده‌تر خواهد بود. این‌گونه آثار از جهتی ماهیتی طنزآمیز دارند و از جهت دیگر تراژیک و گزنده به شمار می‌روند. از دید آلن تامسون «شگردهای طنز تنها در صورتی کامل و برجسته خواهند بود که در مخاطب احساسی مرکب از درد و خنده به وجود آورند.» (موکه، ۱۳۸۹: ۶) این آمیختگی است که سبب ایجاد طنزهایی فاخر با مفاهیمی عمیق در آثار برخی از شاعران معاصر ادبیات فارسی شده است. در ادبیات معاصر، شاملو و اخوان ثالث از شاعران موفق در این زمینه هستند.

مرگ همواره یکی از بزرگ‌ترین و حل‌ناشدنی‌ترین دغدغه‌های بشر بوده و حتی در اساطیر نیز کاربست قوی داشته و سیاهی معادل مرگ بوده است. (امامی، صحرایی، ۱۴۰۲: ۹) این اندیشه

در شعر شاملو حضور پررنگ و مؤثری دارد. احمد شاملو به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین شاعران معاصر، دغدغه‌های اجتماعی عصر خود را به‌عنوان مضامین شعری خود برگزید. شاملو گاه با مرگ دست به‌یقه می‌شود و گاه آن را مانند مانده‌ای آسمانی در آغوش می‌کشد و گاهی با ارج نهادن به آن، زندگی و حیات را تحقیر می‌کند و گاهی به تمسخر مرگ و ناتوانی آن در نابودی خود، زبان می‌گشاید. این برخوردهای گوناگون و ضدونقیض شاملو با مرگ، سبب طنزی گزنده و تراژیک در شعر او می‌شود. شگردهای شاملو برای کشاندن مرگ به قلمرو طنز را می‌توان در موارد زیر ارائه کرد: طعنه، تمسخر، تحقیر، سهل‌انگاری، اصالت مرگ نسبت به حیات، تقلیل و خواستنی بودن مرگ.

احمد شاملو بعد از آنکه مجموعه‌های «ققنوس در باران» در سال ۱۳۴۵، «مرثیه‌های خاک» در سال ۱۳۴۸، «شکفتن در مه» سال ۱۳۴۹، «ابراهیم در آتش» ۱۳۵۲ و سرانجام «دشنه در دیس» در سال ۱۳۵۶ را چاپ می‌کند محتوای اشعار خود را از حماسی و اجتماعی به شعرهای عاشقانه و غنائی و سپس به‌سمت گونه‌ای از شعر فلسفی و رازآلود که در آن مابین تفکرات اجتماعی و غنائی، پیوند وجود دارد، حرکت می‌دهد. این تحول در رابطه او با مرگ نیز به همین شکل است و آن را به کمال می‌رساند. هنگامی که ما از طنز مرگ در شعر شاملو سخن می‌گوییم، مقصودمان شگردهای عادی و معمولی نیست که به‌منظور شاد کردن مخاطب باشند، بلکه با طنزی مواجهیم که مقاصدی را دنبال می‌کند که با غفلتی آنی، لحظه‌ای در مخاطب شادی پدید می‌آورد و بلافاصله سبب ایجاد اندوهی در او می‌شود. اندوهی که از درنگ در مقوله ابهام‌آمیز و تراژیک مرگ پدید آمده است. این سیر روبه رشد شاملو سبب می‌شود درگیری‌های او با مرگ بیشتر و پیچیده‌تر شود او که در آثار اولیه خود مرگ را راه نجاتی برای رهایی از دغدغه‌ها و نابسامانی‌های اجتماع می‌داند در آثار متأخر خود مرگ را مسئله‌ای فلسفی و رازآلود و رمزی می‌داند که اصالت را از حیات ربوده و پاکی آن، زندگی را تحقیر می‌کند. به‌گونه‌ای که محتوای شعری خود را به تفکرات شوپنهاور نزدیک می‌کند. در نگاه شوپنهاور «زندگی مرگی است که به تأخیر افتاده است.» (معتمدی، ۱۳۸۷: ۱۹)

۱-۱. بیان مساله و سوالات پژوهش

کلمه اجل در لغت به معنی وقت محدود در آینده است و اجل انسان و حیوان مرگ اوست (ملاشاهی، ۱۴۰۲: ۲۵۸) مرگ با مرگ عرفانی در ادبیات کهن فارسی که حاصل مردن هوس‌ها و آرزوهای نفسانی است (مرگ اختیاری) پیوند برقرار می‌کند. نمایندگان این نوع مرگ در ادبیات کهن، عارفان هستند کسانی مانند سنایی، عطار، مولوی و... از نظر عرفا، زندگی سفر

مرگ است سفری که مقصد آن جدایی کامل از نفس اماره است. آنچه از کشتن نفس پدید می‌آید، آزادی وجود روحی و واقعی انسان است. البته مرگ در اندیشهٔ حماسی فردوسی نیز نمود و تبلور بسیار دارد و «تحلیل و تفسیر مرگ و تقدیر، از محورهای کلیدی و اساسی زندگی و شاید بتوان گفت بزرگ‌ترین دغدغهٔ بشر از ازمئهٔ تاریخی کهن تا به امروز بوده و هست.» (آچاک؛ ناروئی، ۱۴۰۲: ۹)

«مرگ آشامان ز عشقش زنده‌اند
دل ز جان و آب جان برکنده‌اند»
(مثنوی، دفتر سوم: بخش ۱۶۶)

«اگر پیش از اجل یکدم بمیری
در آن یکدم همه عالم بگیری
و گر اسکندری دنیای فانیت
کند روزی کفن اسکندرانیت»
(عطار، ۱۳۵۱: ۳)

مرگ عرفانی با بی‌ارزشی این جهان و اولویت جهان درونی انسان بر جهان بیرونی، خود را بیشتر به ابعاد طنز نزدیک کرده و تا حدودی اشتراکاتی با مرگ، از دیدگاه شاملو دارد، با این تفاوت که مرگ برخاسته از عرفان اصالت را به جهان روحی و نفسانی می‌دهد و خود را از این دنیا گریزان می‌بیند در حالی که در شعر شاملو مرگ، در راه آباد و آزادسازی این جهان نمایان می‌شود و به‌منظور برآورده شدن خواسته‌های این جهانی است که مردگان و به دار آویختگان شایستگی و کمال به دست می‌آورند. از این منظر مرگ با زندگی درمی‌آمیزد و انسان توانایی کشف مرگ را در حیات خود به دست می‌آورد. جمع این تناقض، ادبیات کهن را با طنز مرگ به شکل مدرن امروزی، پیوند می‌زند.

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف پژوهش

در این پژوهش با مطالعهٔ آثار احمد شاملو، به روش کتابخانه‌ای-توصیفی، شاهد مثال‌هایی پیرامون عنوان مقاله استخراج و انگارهٔ مرگ و کیفیت به‌کارگیری آن در رابطه با طنز و چگونگی انعکاس آن با توجه به شواهد، بررسی و تبیین گردیده است. این تحقیق برگرفته از تمام آثار شعری چاپ‌شدهٔ احمد شاملو است و به‌طور گزینشی نمونه‌هایی از طنز مرگ در اشعار او یافته و با تفکیک آن بر اساس مؤلفه‌های شناسایی شده مورد بررسی و نقد قرار گرفته است.

۱-۳. پیشینهٔ پژوهش

در زمینه مرگ، نمونها و مؤلفه‌های آن در شعر شاعران، پژوهش‌هایی از سوی پژوهشگران و محققان انجام شده است که می‌توان به موارد زیر اشاره نمود.

عزیز الله کاسب (۱۳۶۹) در کتاب «زمینه‌های طنز و هجا در شعر فارسی» می‌کوشد تا همه جنبه‌های «هجو» را از جریان شعر فارسی در طول زمان ادب دری تا آغاز مشروطه نقد و بررسی کند. در نگاهی کلی بیان می‌کند که اگر سخن را در توصیف کسی به کارگیرند به شرط تمجید یا تملق به آن «مدح» می‌گویند و اگر درباره کسی به کارگیرند که هدف تحقیر یا تهدید یا تمسخر اوست، آن را هجو یا هجا می‌خوانند و نمونه‌هایی از ادب فارسی ارائه می‌کند. اثر محمدباقر نجف زاده بارفروش و مرتضی فرجیان (۱۳۷۶) با عنوان «طنز سرایان ایران از مشروطه تا امروز»، مجموعه‌ای از شرح حال و نمونه آثار طنزپردازان ایرانی از دوره مشروطه تا زمان معاصر است که در سه جلد ارائه شده است. این کتاب به بررسی تاریخچه طنز، انواع آن و نقش آن در مطبوعات و فرهنگ ایران می‌پردازد که شامل: طنز در مطبوعات، فکاهی، کاریکاتور و کمدی می‌شود.

علی صفایی و علی عزیززاده جوبنی (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان «طنز مرگ و نمودهایی از آن در شعر شمس لنگرودی» به این موضوع پرداخته‌اند. در این مقاله، نویسندگان با استخراج شواهدی از طنز در رابطه با مرگ، از اشعار شمس لنگرودی، شگردهای طنز سازی او را مورد بررسی قرار داده‌اند. شگردها عبارت‌اند از: الف. درنگ بر وجه جبر آمیز مرگ ب. قطعیت مرگ و ابژه شدگی انسان ج. نگاه تقلیلی و طعمه انگارانه به انسان د. بیم تجزیه و فروپاشی.

رحیم عبدالهی (۱۳۹۲) در پژوهشی با عنوان «مرگ دوستی در شعر احمد شاملو» شواهدی دال بر مرگ خواهی احمد شاملو با توجه به محتوای اشعار او ارائه می‌کند. نویسنده در این مقاله به‌طور کلی بیان می‌کند که مقصود شاملو از نیستی و مرگ، دفاع از هستی و حیات انسان است.

عباس باقی نژاد (زمستان ۱۳۸۶) در مقاله «شاملو، شاعر زندگی و مرگ» دو مقوله مرگ و زندگی را از دید شاملو مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. در این مقاله عمق اندیشه‌های شاملو در رابطه با انسان در دوره‌های مختلف زندگی‌اش مورد واکاوی قرار می‌گیرد و نسبت او با مرگ و زندگی، با شاهد مثال‌هایی از شعر شاملو بیان می‌شود.

با این همه تا کنون پژوهشی با رویکرد طنز به مرگ، مؤلفه‌ها و نمودهای آن در شعر شاملو انجام نشده است.

۲. مؤلفه‌های محتوایی طنز مرگ در شعر شاملو

۱-۲. تضاد طنز و تراژیک مرگ در شعر شاملو

درگیری‌های ذهنی شاملو با مرگ بسیار زیاد است به شکلی که می‌توان مرگ را از عناصر اصلی در شعر شاملو برشمرد. دیدگاه شاملو از زوایای مختلف به مرگ، ایجاد کننده تصاویر بدیع و تازه‌ای در شعر او است. گاه در هیبت او، خود را تسلیم می‌کند و سایه وحشت و دهشت‌بار آن را در سراسر زندگی خود می‌بیند، گاه مانند محقق در پی یافتن چگونگی و پرده برداری از رازآلودی آن است. گاهی چنان به تحقیر آن زبان می‌گشاید گویی مرگ دروغی بیش نیست و دستان مرگ را از نابودی انسان ناتوان می‌داند. گاهی با آن به تفاهم رسیده و مانند مائده‌ای آسمانی آن را می‌پذیرد و با آن به تحقیر جهان زندگان و زندگان می‌پردازد. این برخوردهای گوناگون و گاه متناقض با مرگ حاصل تحولات روحی شاملو و شرایط متغیر دوره زیست اوست. چنین دیدی نسبت به مرگ، چهره خشن مرگ را در نظر او محو کرده است.

«هرگز از مرگ نه‌راسیده‌ام

اگرچه دستانش از ابتدال شکننده‌تر بود» (شاملو، ۱۳۹۹: ۱۹)

آنچه بین طنز و اندوه‌باری مرگ ارتباط برقرار می‌کند، رنجی است که انسان از حیات می‌کشد. این رنج او را قانع می‌کند که مرگ را دوست داشته باشد. «طنز، خاص عواطف رنج آفرین است که رنج‌های مخاطب را برمی‌انگیزد، به همین دلیل زبان نیش آلود طنز در تمام ادوار حیات یک ملت حکم ضرورتی را پیدا می‌کند تا مسئولان سرنوشت مردم، جهان پیرامون خویش را از یاد نبرند و بدانند جز آنان که فرمان می‌رانند اکثریتی نیز هستند که فرمان می‌برند.» (زرروئی نصرآباد، ۱۳۸۲: ۱۷) کار شاعر ترکیب هنری طنز و اندوه مرگ در زبان خود است.

در اشعار مکتوب شاملو، طنز خود را در لایه‌های زیرین اثر پنهان می‌کند. در مقالاتش به لایه‌های رویی جملات می‌رسد و در شفاهی‌اش تبدیل به لطیفه‌هایی درخشان و فاخر در خدمت محتوا می‌شود. این پنهانی طنز در اشعار او است که خندیدن از سر شادی را برای خوانندگان شاملو ناممکن می‌کند. «به‌هرحال قطع به‌یقین می‌توان گفت که خنده هرچه هست اقسام زیادی دارد. برای نمونه می‌توان از خنده شادی، خنده شرم، خنده شماتت، خنده استهزا و خنده تعجب و ... نام برد.» (حلبی، ۱۳۶۴: ۵۶) می‌توان گفت خنده شماتت و اعتراض و گاه تعجب برخاسته از آن، در ژرف و عمق آثار شاملو بیشترین حضور را دارد.

دید شاملو نسبت به اجتماع و مسائل پیرامونش و نامرادی‌های اجتماعی و سیاسی او هست که او را به مرگ خواهی و به دنبال آن طنز آفرینی در مضمون مرگ وامی‌دارد. در پشت تمام مرگ خواهی‌های شاملو اعتراضی اجتماعی خوابیده است که اشعار او را به طنزی اجتماعی مبدل می‌کند و این نقطه اتصال طنز و تراژیک در شعر شاملو است. «طنز اجتماعی، در واقع اعتراضی است بر نابسامانی‌ها و بی‌رسمی‌ها که در یک جامعه هست. نهایت، آنکه گویی جامعه نمی‌خواهد این اعتراض‌ها را مستقیم بشنود یا بی‌پرده، خواه بدان سبب که خود شاعر جرئت ندارد بی رمز و کنایه انتقادش را بر زبان بیاورد و خواه به سبب آنکه احوال زمان، چیز جدی و صریح را نمی‌پسندد، به پرده‌پوشی مایل است و به شوخی. هر یک از این عوامل، ممکن است سببی باشد برای پیدایش هجو و هزل با طنز اجتماعی.» (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۱۶۹)

۲-۲. نموده‌های طنز در شعر احمد شاملو

مسئله پیچیده‌ای همانند مرگ، از این حیث که حاوی مهم‌ترین سؤالات و دغدغه‌های بشر هست، همیشه مورد توجه بوده است و انسان‌ها با انگاره‌ها، رسومات و آیین‌های مختلف توجه خود را به آن‌ها نشان داده‌اند. «مرگ مبهم است و ادبیات هم با ابهام سروکار دارد؛ از این رو، تنها در سایه تخیل و به‌ویژه در ادبیات است که بشر می‌تواند مرگ را تجسم کند و درباره آن سخن بگوید.» (صنعتی، ۱۳۸۰: ۴۲) امروزه با روی کار آمدن فلسفه‌ها و دیدگاه‌های مدرن پیرامون مرگ، بیش از هر زمان دیگر، ترس از آن در آثار ادیبان فروکش کرده و گاه به شکل طنز در آثار شاعران و نویسندگان ظهور می‌کند. از میان شاعران معاصر زبان فارسی، شاملو توانسته این امر را به خوبی در شعر خود منعکس کند. شگردها و چگونگی بروز طنز مرگ و نموده‌های آن در شعر شاملو را می‌توان در موارد زیر دسته‌بندی کرد.

۲-۲-۱. سهل‌انگاری و آسان‌گیری مرگ

یکی از شگردهای ایجاد طنز، آسان‌گیری اغراق‌آمیز یک امر جدی و تراژیک است. این آسان و ساده‌گیری، اندیشه مخاطب را از پیچیدگی و دشواری ذهنی نسبت به این امر آزاد می‌کند و سبب نوعی رهایی بخشی در ذهنیت او می‌شود. «خنده‌ای که طنز خلق می‌کند نوعی لذت هنری مبتنی بر رهایی بخشی.» (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۱۱۷) است هرچند جدیت و تراژیک بودن آن مسئله، خندیدن به اغراق صورت گرفته را کم‌رنگ می‌کند.

شاملو با ایجاد یک تشبیه مابین مرگ به‌عنوان یک مسئله جدی و آب شدن قند در دل، به‌عنوان یک مسئله ساده که سبب نوعی حس خوشی و آزادی از دشواری مرگ است، طنزی فاخر را ایجاد می‌کند.

«و آن که مرگی فراموش شده

یکبار

سان قندی به دلش آب شده» (شاملو، ۱۳۹۳: ۳۰۰)

این اغراق در آسان‌گیری مرگ و سهل‌انگاری نسبت آن در شعر شاملو تا جایی پیش می‌رود که مرگ تبدیل به سرود و آوازی خوشایند می‌شود که نه تنها از آن نباید دوری کرد بلکه به شکلی خواستنی و پسندیده جلوه‌گر می‌شود به طوری که سبب حسرت در محرومان از آن می‌شود.

«اینان مرگ را سرودی کرده‌اند.

اینان مرگ را

چندان شکوهمند و بلند آواز داده‌اند

که بهار

چنان چون آواری

بر رگ دوزخ خزیده است.» (همان: ۲۶)

آنچه حائز اهمیت است استفاده شاملو از تشبیه در شگرد آسان‌گیری برای ایجاد طنز است. او با به‌کارگیری مرگ در جایگاه مشبه و ماندسازی آن به یک مقوله ساده مانند آب شدن قند یا سرود، مرگ را به موضوعی ساده و پیش‌پا افتاده تبدیل می‌کند. این آزادسازی ذهن از مرگ دشوار و پیوند آن به مرگی ساده و آسان، تأثیری طنزآمیز و رهایی‌بخش در ذهن خواننده ایجاد می‌کند. تیغۀ گیوتین که ابزار مرگ است در ذهن شاعر ابزاری برای بوسیدن می‌شود و زخم‌ها را مانند جای سرخ بوس، در نظر شاعر تداعی می‌کند. این امر سبب ایجاد ریشخندی در شعر می‌شود. بخش دیگر طنز، «کاپه capet، یا از آن بهتر: مسیو کاپه - لقب ریشخند آمیزی است که در انقلاب کبیر فرانسه به لویی شانزدهم دادند و سرانجام نیز با همین نام محکوم و معدومش کردند.» (همان: ۳۳۷)

«رقص مهتاب مهرگان زیباست

با دمش نیمسرد و سرسنگین.

همچو بر گردن سطر «کاپه»

بوسه‌ی سرخ تیغۀ گیوتین!» (همان: ۹۷)

۲-۲-۲. طنز آمیزی با تحقیر زندگی

بخشی از طنز شامل ایجاد وارونگی و تناقض بین طرفین موضوع در مقایسه، است. شاملو با اجتماع مرگ و زندگی در کنار هم و رفیع کردن هنری جایگاه مرگ، زندگان را شرمنده مردگان می‌کند. «طنز عبارت است از تصویر هنری اجتماع نقیض و ضدین.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۳۰۲) شاملو با آگاهی از این موضوع، اهمیت زندگی را در برابر مرگ می‌کاهد. این تحقیر شگردی برای ایجاد طنز بر اساس بی‌قدری و خواری دادن به عامل آزاردهنده است.

«تو بارها و بارها

با زندگی‌ات

شرمساری

از مردگان کشیده‌ای.

(این را، من

همچون تبی

- درست همچون تبی که خون به رگم خشک می‌کند

احساس کرده‌ام)» (شاملو، ۱۳۷۲: ۳۲)

تحقیر زندگی گاهی چنان در شعر شاملو پررنگ می‌شود که فجیع‌ترین مرگ‌ها این مقدار حقارت و خواری را نمی‌توانند بر دوش او بگذارند که زندگانی می‌گذارد.

«هرگز کسی این‌گونه فجیع به کشتن خود برنخاست

که من به زندگی نشستم!» (همان: ۷۰)

شاملو نیز «در مجموع نسبت به زندگی، نگاهی بدبینانه، یأس‌آمیز و تقدیر گرایانه دارد. گذشته از بعد اجتماعی این موضوع، او نیز مانند حافظ معتقد به دایره قسمت است که برمداری جاودانه می‌گردد این اندیشه تقدیرگرایانه که رسیدن به سعادت در زندگی، مربوط به بخت است نه حرکت یا سکون، سابقه‌ای طولانی در شعر فارسی دارد. از این‌روست که پویایی یا عدم پویایی انسان را عامل توفیق یا عدم عامل توفیق وی نمی‌داند.» (رستمی و خسروی، ۱۳۹۲: ۱۶) هر جا نبرد بین زندگی و مرگ در اشعار شاملو با برتری مرگ ختم شد، حاوی طنزی تراژیک و گزنده می‌شود؛ چراکه او تمام زندگان را مورد تحقیر و شماتت قرار می‌دهد به طوری که تلاش برای زیستن را کاری ابلهانه قلمداد می‌کند.

«و مرگ ایشان چندان موهن بود و ارزان بود

که تلاش از پی زیستن

به رنج بارتر گونه‌ای ابلهانه می‌نمود.» (شاملو، ۱۳۷۵: ۴۲)

۲-۲-۳. تغییر کارکرد مرگ

طنز توان آن را دارد که «مناسبات قدرت را در ارتباط میان انسان و مرگ در جهان ذهنیت برهم بزند. در جهان واقعیت مرگ بر بشر غالب است، ولی طنز مرگ قدرت آن را دارد که جای غالب و مغلوب را در جهان زبان تغییر دهد.» (ژو، ۲۰۰۶: ۱۳۲) در شعر شاملو دگرگونی در کارکرد و مقصود مرگ از مهم‌ترین ابزار و پرکاربردترین شگردهای ایجاد طنز است. تغییر کارکرد مرگ آنجا در آثار شاملو نمایان می‌شود که آزادی و بزرگ‌منشی چنان انسان را بلندمرتبه و جاودانه کرده که مرگ توان فنا و تهدید آنان را ندارد.

«بی هوده مرگ

به تهدید

چشم می‌دراند.» (همان: ۲۳)

این یعنی کاستن از صلابت و خطرناکی مرگ در ذهن مخاطب و تبدیل آن به یک مقوله شیرین و قابل هضم. در این مرحله است که انسان مرگ را به‌زانو درآورده چرا که زندگی واقعی را یافته و آن حیات جاودانه‌ای است که شاملو آن را شایسته انسان‌های بی‌همتای تاریخ می‌داند.

«تو نمی‌دانی مردن

وقتی که انسان مرگ را شکست داده است

چه زندگی ست!» (شاملو، ۱۳۷۹: ۵۷)

اما این امر به معنی بی‌دردی نسبت به جامعه و بی‌خیالی این افراد نسبت اجتماع اطراف خود نیست بلکه شاملو آن را راهی برای فائق آمدن بر مشکلات می‌داند و این برخورد تضاد گونه با مسائل اجتماعی، زبان شاملو را با طنز آمیخته می‌کند. «طنز در واقع پوششی است فراگیر کل نظام هستی و مبین دردهای اصلی و بازگوکننده تمام تضادها و عدم تناسب‌های اجتماعی» (رادفر، ۱۳۶۴: ۱۱۱)

شاملو با شخصیت دادن به مرگ، آن را متوجه وظیفه و کارکرد بی‌حاصل خود می‌کند؛ او با خنده‌ای طعن آمیز مرگ را کننده‌ای بی‌حاصل می‌داند که از این بی‌حاصلی احساس ملال دارد. خنده زیر لب و بی‌حاصلی وظیفه مرگ، تیرهای خلاصی بر پیکره ابهت مرگ هستند که مطلب را به طعن نزدیک می‌کند.

«خندید و زیر لب گفت:

این جور وقت‌هاست

که مرگ

از وظیفه بی حاصلش

ملال

احساس می‌کند.» (شاملو، ۱۳۷۲: ۳۰)

مرگ بردار که از مفتخرترین راه‌های مردن در شعر شاملو است؛ نقش واقعی خود که اعدام گناهکاران است را از دست داده و تبدیل به بند ترازوی نا عادلان سیاسی شده است. این طعنه به ترازوی عدالت و ارج نهادن به دار است که طنز را ایجاد می‌کند «هر بیانی که در او ناسازگاری باشد، خنده انگیز است.» (حلبی، ۱۳۷۷: ۵۶-۵۷) این امر شعر شاملو را به طنزی اجتماعی که خنده را از مخاطب گرفته و تلخی معضلات اجتماعی را به او می‌چشاند، تبدیل کرده است.

«و تاریخی سرودند در حماسه سرخ شعرشان

که در آن

پادشاهان خلق

با شیبه حماقت یک اسب

به سلطنت نرسیدند

و آن‌ها که انسان را با بند ترازوی عدالتشان

به دار آویختند

عادل نام نگرفتند.» (شاملو، ۱۳۷۹: ۶۳)

در چنین شرایطی است که نقش مرگ، جان ستاندن نیست بلکه مانند انسانی که وظیفه صنعت چاپ بر دوش اوست خبرسازی می‌کند. چرخیدن چرخ چاپ به وسیله خون، نشان‌دهنده این است که خبرهایی از مرگ و نابودی در جریان است و مرگ تصمیم می‌گیرد چه نوشته شود.

«هنگامی که مسلسل به غشغشه افتاد

مرگ برابر من نشسته بود

- آن سوی میز کنکاش «چه باید کرد و چگونه»-

و نمونه‌های چاپخانه را اصلاح می‌کرد.

از خاطر گذشته که: «چرا بر نمی‌خیزد پس؟

مگر نه قرار است

که خون بیاید و

چرخ چاپ را

بگرداند؟» (شاملو، ۱۳۷۸: ۱۱-۱۲)

۲-۲-۴. تمسخر مرگ

شاملو از شاعرانی است که با ترس به مرگ نگاه نمی‌کند بلکه با دیدی آگاهانه، مرگ را دستاوردی بزرگ و هدفی مقدس برای انسان‌هایی که در راه آزادی قدمی برمی‌دارند؛ می‌داند.

«جستن

یافتن

و آنگاه

به اختیار برگزیدن

و از خویشتن خویش

با رویی پی افکندن

اگر مرگ را از این هم‌ارزشی بیشتر باشد

حاشا، حاشا که از مرگ هراسیده باشم.» (شاملو، ۱۳۹۹: ۲۷)

این دید باز و مرگ‌اندیشی خاص شاملو است که خود و قهرمانان اشعار او، نسبت مرگ دارا هستند. از دید او انگار مرگ امری اختیاری است.

«از آن‌ها که رویاروی

با چشمان گشاده در مرگ نگریستند.» (همان: ۲۵)

این دیدگاه سبب نوعی حس تمسخر نسبت به مرگ در آثار شاملو شده است. تمسخر به معنای رفتار یا سخنانی است که با هدف تخریب شخصیت و تضعیف روحیه دیگری انجام می‌شود و معمولاً با طنز و شوخی همراه است، اما کارکرد اصلی آن حس تحقیر در فرد مقابل و در اینجا مرگ است. یکی از علت‌های روی آوردن شاعران به تمسخر، خشم ناشی از سرکوب آن‌هاست. در این مورد تمسخر می‌تواند راهکاری برای تخلیه خشم، یأس و عقده ناشی از سرکوب باشد. شاملو با به هیچ گرفتن مرگ و تحقیر آن، هم از صلابت و جدیت آن کاسته هم با پوزخندی نیشدار به تمسخر مرگ پرداخته است.

«از غریو دیو توفانم هراس

وز خروش تندرمد اندوه نیست

مرگ مسکین را نمی‌گیرم به هیچ.» (شاملو، ۱۳۹۳: ۵۸)

از دید شاملو مرگ نه‌تنها برای آزادگان دشوار نیست بلکه چنان خوشایند است که هنگام عبور از آستانه مرگ باید رقصان عبور کرد و سپاس‌گزار بود.

«بدرود!

بدرود! (چنین گوید بامدادِ شاعر):

رقصان می‌گذرم از آستانه‌ی اجبار

شادمانه و شاکر» (شاملو، ۱۳۸۴: ۱۵)

درجایی دیگر شاملو با دادن صفت زیبا به مردگان، به زندگان طعنه می‌زند در واقع او زندگان را با تشبیهی پنهان مانند مردگانی تصور کرده که زیبا هستند یعنی تفاوت آنان با مردگان در گور، فقط زیبایی آن‌ها است و گرنه هیچ تأثیر و کارآمدی بیشتری نسبت به آن مردگان ندارند.

«تجربه‌ای ست

غم‌انگیز

غم‌انگیز

به سال‌ها و به سال‌ها و به سال‌ها...

... وقتی گرداگرد تو را مردگانی زیبا فراگرفته‌اند

یا محترسانی آشنا

که تو را بدیشان بسته‌اند.» (شاملو، ۱۳۸۲: ۳۸)

۲-۲-۵. تمسخر زندگی

گاهی تمسخر حاصل زجر بی‌اندازه بردن از موضعی است که به‌تنهایی توانایی برطرف کردن آن را نداریم. پس به‌ناچار با لبخندی ظاهری و باطنی اندوهناک، آن را تحمل باید کرد. «پدیده خنده حاصل آزادسازی انرژی حاصل از تلاش ذهن برای کشف معمای پدیده‌های ناآزموده است.» (لوناچارسکی، ۱۳۵۱: ۷۲) حماقت انسان‌ها، شاملو را به لبخند وامی‌دارد. لبخند تمسخرآمیز، به مردمانی که از وحشت مرگ، تن به هر اسارتی می‌دهند و این تمسخر است که طنزِ مطلب را ادا می‌کند.

«لبخند می‌زند

به حماقتی خنده می‌زند که تو

از وحشت مرگ

بدان تن در داده‌ای

به زیستن

با غلی در پای و

قلاده‌ای در گردن.» (شاملو، ۱۳۹۹: ۵۹)

این لبخند «چیزی را به دلخواه و اختیار خود ابداع نمی‌کند، بلکه چیزی می‌آفریند که برای بازسازی تمامیت روانی ما، هرگاه که احساس حقارت نفس، آن را دچار عدم تعادل می‌کند، لازم است و ... ضد واقعیت را نمایش می‌دهد.» (دلشو، ۱۳۶۴: ۵۷) شاملو نه تنها به تمسخر مرگ زبان گشوده که زندگی و بدن مادی انسان که از ضروریات زندگی در این جهان هست را نیز در برابر مرگ و جان به تمسخر می‌گیرد. او افسوس می‌خورد و دلیل این افسوس خفت و خواری‌ای است که از خود جسمانی، می‌برد و در مقابل جان خود، از خواری تن، هوس مردن می‌کند. زندگانی این جهانی انسان را با مردنی شایسته، به تمسخر می‌گیرد.

«ای دریغ آن خفت از خود بردنم،

پیش جان، از خواری تن مردنم!» (شاملو، ۱۳۹۳: ۳۵)

این تمسخر همچنان پیش می‌رود تا آنجا که با لحنی تمسخرآمیز که سرشار از حیرت شاعر است بیان می‌دارد که زندگی آن چنان کیفیت خود را از دست داده که مرگ شادی‌بخش‌تر از آن است و چنان حقارت آمیز شده که دست دراز کردن برای نانی، دشوارتر و ذلیلانه‌تر از تحمل گرسنگی است.

«چگونه مرگ

شادی‌بخش‌تر از زندگی است!

چگونه گرسنگی را

گرم‌تر از نان شما

می‌باید پذیرفت!» (شاملو، ۱۳۶۱: ۷۱)

این همان شادی‌ای است که برآمده از درونی سرشار از درد و اندوه است. تضاد درون و بیرون انسان است که مطلب را به طنزی تراژیک می‌کشاند.

۲-۲-۶. سزاوارتر بودن انسان از زیست در این جهان

«او [شاملو] معتقد است: مرگ همان واژه‌ای نیست که تلقی عوام آن را می‌طلبد. بلکه از دیدگاه افراد آزاداندیش مرگ حیاتی است که آدمی خود خالق آن است؛ زیرا کسی که به مرگ خودآگاه است؛ بی‌چرا زندگی نمی‌کند. زندگی با خفت در برابر مرگ با عزت، ارجی ندارد.» (عبداللهی، ۱۳۹۲: ۸-۹) او افرادی را که عزت مرگ را بر ذلت حیات ترجیح می‌دهند؛ چنین وصف می‌کند:

«اینان به مرگ از مرگ شبیه‌ترند.

اینان از مرگی بی‌مرگ شباهت برده‌اند.» (شاملو، ۱۳۹۹: ۲۴)

گاه زندگی در شعر شاملو آن‌چنان پست و ناچیز می‌شود که مقام آن در مرتبه‌ای نیست که بتواند انسان شریف و آزاده را، حمل کند. پس ناچار انسان باید جایگاه واقعی خود را در جهانی دیگر جست‌وجو کند و لازمهٔ آن، مرگ مردانه و شرافتمندانه بر سر دار است. در این اندیشهٔ انسان مدارانه، مرگی مقدس و نجات‌دهنده است که بتواند فرد، ملت یا گروهی را از قیدوبندهایی که دیگران بر آن تحمیل می‌کنند آزاد کند. شاملو در شعر مرگ ناصری، مسیح را از این‌گونه انسان‌ها می‌داند که جهان پست شایستگی حمل او را ندارد و جان فدا کردن او، بیرون آمدن از زیر دینی گران است.

«دست‌ها

در پس پشت

به هم درافکنده

و جانش را از آزار گران دینی گزنده

آزاد یافت.» (شاملو، ۱۳۷۵: ۳۵)

اما این مرگ به معنای فنای آن‌ها نیست بلکه مرگ و تباهی، توانایی نابودی حقیقت ذاتی آن‌ها را ندارد. اینان به دلیل پاکی خود و سبک زندگی آزادانهٔ خود، هر لحظه مرگ را در کنار خود می‌بینند؛ دوشادوش آن راه می‌روند و با مرگ است که حیات آن‌ها معنا پیدا می‌کند. این طنزی فاخر و گزنده را در بردارد که به نیشخند تمام زندگان برخاسته و با ضدونقیض شدن قضیه، مرگ بر دار را حیات واقعی و زندگی با ذلت را نابودی انسان و انسانیت می‌داند.

«زندگانی

دوشادوش مرگ

پیشاپیش مرگ

هماره زنده از آن سپس که با مرگ

و همواره بدان نام

که زیسته بودند،

که تباهی

از درگاه بلند خاطره‌شان

شرمسار و سرافکننده می‌گذرد.» (شاملو، ۱۳۷۲: ۴۶)

۲-۲-۷. قطعیت مرگ و اصالت دادن به آن

در اشعار شاملو در رابطه با مرگ، با بخش‌هایی روبه‌رو می‌شویم که مابین مردن و حیات، آنکه مقدم است، مرگ است. در واقع شاملو با اصالت دادن به مرگ نسبت به زندگی، طنزی تراژیک می‌سازد که در آن تحقیر زندگی، تمسخر و پستی آن به مخاطب القا می‌شود. بخش عمده طنز آن مربوط به طعنه پنهانی است که در آن نهفته است.

«کشتار

تقدس و زهد است و

مرگ

زندگی است.» (شاملو، ۱۳۸۲: ۸۹)

او برای مردن فعل «تجربه کردن» را به کار می‌گیرد و برای حیات فعل «محکی زدن را»، در واقع در شرایط عادی تجربه کردن برای زندگی است اما شاملو با دادن اولویت و اصالت به مرگ، آن را برای مرگ به کار می‌برد تا با ایجاد ضدیت و تناقض، به مخاطب خود بفهماند که در چنین شرایطی مرگ تجربه سالم‌تری نسبت به زندگی است. این را با محکی تند از زندگی می‌توان دریافت.

«مرگ را

در گودنای خواب

تجربه‌ای می‌کردند

تند و دمدمی

حیات را به احتیاط

محکی زدند.» (شاملو، ۱۳۷۵: ۲۹)

او زیستن را امری رؤیایی می‌داند نه واقعی و مرگ را واقعی و با قطعیت و غیرقابل تخلف می‌داند؛ زیرا مرگ جاودان و پابرجاست.

«رؤیای دل‌پذیر زیستن

در خوابی پا در جای تر از مرگ،

از آن پیش‌تر که نومیدی انتظار

تلخ‌ترین سرود تهی‌دستی را بازخوانده باشد.» (شاملو، ۱۳۹۹: ۸۰)

قطعیت و جاودانگی مرگ چنان شاملو را در خود حل کرده که هیچ‌گاه به دنبال راه گریز از آن نیست بلکه شیوه‌ای شایسته مردان آزاده را برای مرگ خود می‌طلبد.

«آنچه جان

از من
همی ستاند
ای کاش دشنه‌ای باشد
یا خود
گلوله‌ای» (شاملو، ۱۳۷۵: ۴۵)

۳. نتیجه‌گیری

شاملو یکی از بزرگ‌ترین شاعران معاصر زبان فارسی است که توانسته در شعر خود طنزی فاخر و گزنده پیرامون مرگ ایجاد کند. او مرگ را نه حادثه‌ای ترسناک بلکه راهی برای نجات می‌داند. به این سبب در شعر خود مضامینی از مرگ خواهی و پسندیده بودن مرگ، ارائه کرده است. این تضاد و تناقض (ارج مرگ نسبت به حیات) نقطه آغاز طنز در شعر او می‌شود. بامطالعه دقیق اشعار شاملو به مؤلفه‌هایی بر می‌خوریم که شاملو با کمک آن‌ها توانسته زبان خود را طنزآمیز کند. این مؤلفه‌ها عبارت‌اند از: سهل‌انگاری و آسان‌گیری مرگ، طنزآمیزی با تحقیر زندگی، تمسخر مرگ، تمسخر زندگی، سزاوارتر بودن انسان از زیست در این جهان، تغییر کارکرد مرگ و قطعیت مرگ و اصالت دادن به آن.

آمیختگی معجزه‌آسای دو مقوله تراژیک و جدی، یعنی مرگ و زندگی در پوشش طنز، در شعر شاملو، حاکی از آن است که شاملو مرگ را به‌وسیله تشبیه کردن به امری ساده، چنان آسان می‌نماید که گویی مرگ نه جان دادن که جان گرفتن است و زندگی را چنان بی‌قدر می‌کند که مرگ در پوشش هدیه‌ای برای آزادمردان قرار می‌گیرد. او مرگ و زندگی را به سخره می‌گیرد انگار انسان می‌تواند مقصدی جز این دو داشته باشد. انسان‌های بزرگ و آزادی‌خواه را چنان سربلند می‌داند که این دنیا شایستگی حمل آنان را ندارد. در شعر او گاه مرگ تبدیل به حیات واقعی انسان می‌شود. این اندیشه‌ها، مسببات تجلی و بروز طنز مرگ در محتوای اشعار احمد شاملو می‌شوند.

کتاب‌شناسی

- آچاک، ایوب؛ ناروئی، مسعود (۱۴۰۲)، «تجلی فرهنگ باستان ایران در اندیشه و بیان هنری شاهنامه فردوسی»، *پژوهش‌های نوین ادبی*، دوره ۲، شماره ۴، صص ۱-۱۹
- اخوت، احمد (۱۳۷۱)، *نشانه‌شناسی مطایبه*، اصفهان: فردا.
- آرین پور، یحیی (۱۳۸۲)، *از صبا تا نیما (جلد دوم)*، چاپ هشتم، تهران: زوار.
- اصلانی، محمدرضا (۱۳۸۵)، *فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز*، همدان: کاروان.
- ام‌اچ (۱۳۸۴)، *فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی*، ترجمه سعید سبزیان، ویراست هفتم، تهران: رهنما.
- امامی، سعید؛ صحرایی، قاسم (۱۴۰۲)، «بررسی تقابل ساختاری رابطه زشتی و زیبایی با ویرانگری و بسامانی در منظومه‌های برجسته ادب غنایی از قرن پنجم تا هشتم هجری بر اساس رویکرد کلود لویی استروس»، *پژوهش‌های نوین ادبی*، دوره ۲، شماره ۳، صص ۱-۲۴
- حلبی، علی‌اصغر (۱۳۷۷)، *تاریخ طنز و شوخ‌طبعی در ایران و جهان اسلام*، تبریز: بهبهانی.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۹۰)، *طنز و تراژدی*، چاپ دوم، تهران: ناهید.
- دلشوی، م. لوفز (۱۳۶۴)، *زبان رمزی افسانه‌ها*، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- رادفر، ابوالقاسم (۱۳۶۴)، «طنز چیست؟»، *گستره ادبیات* (۱)، تهران: گستره.
- رستمی، امیرگوهر و خسروی، زهرا (بهار ۱۳۹۲)، «زندگی و مرگ در اشعار فوزی معلوف و احمد شاملو»، *فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی*، دوره ۷، شماره ۲۵، صص ۷-۳۵
- زروئی نصرآباد، ابوالفضل (۱۳۸۲)، «طنز در ادب فارسی»، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، زبان و ادبیات فارسی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۲)، *شعر بی‌دروغ شعر بی‌نقاب*، تهران: علمی و فرهنگی.
- شاملو، احمد (۱۳۹۳)، *هوای تازه*، چاپ پانزدهم، تهران: نگاه.
- شاملو، احمد (۱۳۷۵)، *ققنوس در باران*، تهران: نگاه.
- شاملو، احمد (۱۳۸۲)، *آیدا: درخت و خنجر و خاطره*، چاپ هشتم، تهران: مروارید.
- شاملو، احمد (۱۳۹۹)، *آیدا در آینه*، چاپ سوم، تهران: نگاه.
- شاملو، احمد (۱۳۷۲)، *دشنه در دیس*، چاپ سوم، تهران: مروارید.
- شاملو، احمد (۱۳۷۹)، *قطعه‌نامه*، زیر نظر نیاز یعقوب شاهی، چاپ دوم، تهران: زمانه.
- شاملو، احمد (۱۳۸۴)، *در آستانه*، چاپ دوم، تهران: نگاه.
- شاملو، احمد (۱۳۶۱)، *باغ آینه*، چاپ پنجم، تهران: مروارید.
- شاملو، احمد (۱۳۷۸)، *مدایح بی‌صله*، تهران: زمانه.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۶)، *مفلس کیمیا فروش*، تهران: سخن.

صفایی، علیرضا، علیزاده جوینی، علی (۱۳۹۶)، «طنز مرگ و نمودهایی از آن در شعر شمس لنگردوی»، *مجله زبان و ادبیات فارسی*، دوره ۲۵، شماره ۸۳، صص ۱۴۵-۱۶۹

صفایی، علیرضا، علیزاده جوینی، علی (۱۳۹۳)، «تحلیل گفتمان و گفتمان طنز در شعر حرف آخر شاملو»، *دوفصلنامه زبان و ادب فارسی*، دوره ۲۲، شماره ۷۷، صص ۱۲۲-۱۵۴

صنعتی، محمد (۱۳۸۰)، *صادق هدایت و هراس از مرگ*، چاپ دوم، تهران: مرکز.

عبداللهی، رحیم (۱۳۹۲)، «مرگ دوستی در شعر احمدشاملو»، *هشتمین همایش بین المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی*، ایران، تهران.

عطار، شیخ فریدالدین، (۱۳۵۱)، *الهی نامه*، به تصحیح فؤاد روحانی، تهران: زوار.

کاسب، عزیزالله، *زمینه های طنز و هجا در شعر فارسی*، تهران: مؤلف.

فرجیان، مرتضی، نجف زاده بارفروش، محمدباقر (۱۳۹۶)، *طنز سرایان ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، قم: طنین قم.

فلاح، سارا (۱۴۰۲)، «جلوه‌های طنز در دفتر دوم مثنوی»، *پژوهش‌های نوین ادبی*، دوره دوم، شماره سوم، صص ۱۹۷-۲۱۴

لوناچارسکی، او. (۱۳۵۱)، *چند گفتار درباره ادبیات*، ترجمه ع. نوریان، تهران: پویا.

موکه، داگلاس کالین (۱۳۸۹)، *آیرونی*، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.

مولانا، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۵۵)، *مثنوی معنوی*، نیکلسون، تهران: بی‌نا.

معمدی، غلامحسین (۱۳۸۷)، *انسان و مرگ*، ویراست دوم، تهران: مرکز.

وظیفه‌دان ملاشاهی، فاطمه (۱۴۰۲)، «فلسفه و اصطلاحات فلسفی در مصیبت‌نامه و منطق‌الطیر عطار»، *پژوهش‌های نوین ادبی*، دوره ۲، شماره ۴، صص ۲۵۵-۲۶۹

Zhou, Jingqing (2006) *Black Humor*, Peterlang Publishing Inc. New York, U.S.A.

Analyzing the Components of Death Humor in Shamloo's Poetry

*Hossein Salimi¹- Masoud Kazrani²

1. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Persian Gulf University, Bushehr, Iran. (Corresponding Author) Email: hsalimi@pgu.ac.ir
2. Master's Student, Sustainability Literature, Persian Gulf University, Bushehr, Iran.

Article Info (۱۳۵-۱۵۴)

ABSTRACT

<p>Article type: Research Article</p> <p>Article history: Received: ۲۶/۰۵/۲۰۲۵</p> <p>Accepted: ۲۳/۱۰/۲۰۲۵</p> <p>Keywords: Death Death humor Tragic humor Ahmad Shamloo</p>	<p>Article One of the most important functions of a research paper is to make it funny. When it is used in relation to noble and tragic concepts such as death and nothingness. It becomes far from its basic functions, such as making it funny, easy to understand, easy to understand, and less subjective to the audience, etc. Death, as one of the main concerns of mankind, has sometimes opened its doors to humor in literature. In this research, death as a humorous and derisive theme in the poems of Ahmad Shamloo has been analyzed. In this article, the humor of death as a bridge to identify norm-breaking includes examining the issue of death in itself, analyzing and interpreting the components of his poems, which include: taking death lightly and taking it easy, humoring death, changing the work of humans. Giving to it. What makes this research important is the miraculous fusion of two tragic and serious categories, namely death and life, in the guise of humor by Shamloo.</p>
---	--

